

منظومه کردی کل^۱ و شیر

در مشرق شهرستان میاندو آب دهکده‌یی به نام «قلعه هلاکوخان»
که آن را اختصاراً «قلعه^۲» هم می‌گویند، وجود دارد.
در نزدیکی آبادی مزبور روی قطعه سنگی پیکره کل و شیری
که رو به روی هم ایستاده و حالت جنگی به خود گرفته‌اند بطور برجسته

۱- کل (kal) : نرینه حیوانات عموماً . گاو میش نر . فرهنگ معین،
ج ۳، ص ۳۰۱۲ . در کردی بجهت این حیوان را در سال اول «پالاغ = pâlâh» ،
در سال دوم «پارسال = pârâlh» ، در سال سوم «قاچاغ = qâcâ» می‌نامند.
در سال چهارم اگر ماده باشد «هیوره‌ی بهر کهل = hevaray bar-kalh» و
اگر نر بسا شد «که لیچه‌ی بهر کهل = kalhicay bar-kalh» ، در سال پنجم
«هیوره‌ی بهر کهل» را «هیوره‌ی بزی = h. bēze» و «که لیچه‌ی بهر کهل» را
«که لیچه‌ی بزی = k. bēze» ، در سال ششم «هیوره‌ی بزی» را «گامیش
= gâ-meš» و «که لیچه‌ی بزی» را «کهل = kalh» می‌خوانند . «گامیش» را
در سال اول که می‌زاید «بهک پالاغ» و در سال دوم «دو پالاغ» ... می‌گویند .
«کهل» را در سال اول «بهک بهند» و در سال دوم «دو بهند» ... می‌خوانند .
۲- در کردی قلعه را «قه‌لا = qalhâ» (بالام بزرگ) تلفظ می‌کنند .

حجاری شده است.^۱

در مورد آن پیکره منظومه بسیار مشهوری در کردی وجود دارد که به نام «بیت کل و شیر» خوانده می‌شود و نگارنده قبلاً در چند جا به آن اشاره کرده است.^۲

در مورد سراینده این منظومه همگی متفق القول هستند که آن را بیت‌خوان مشهور «احمد حلوا»^۳ سروده است. گویند نامبرده روزی از آنجا می‌گذشته با دیدن پیکره کل و شیر چنان متقلب شده که خر و بار آن را که انگور بوده در بیابان رها می‌کند و منظومه خود را در مناظره دو حیوان تنومند و قوی هیکل می‌سراید.

عکسی را که در این مقاله ملاحظه می‌فرمایید همان پیکره کل و شیر است که آن را مرحوم عثمان یوسفی که به کتاب عشقی وافر و در تاریخ و باستان‌شناسی مطالعات زیادی داشتند به نگارنده مرحمت فرمودند و قویاً معتقد بودند که این پیکره تعلق به قبل از اسلام دارد

۱- نگارنده اخیراً تصمیم گرفت به‌دهکده نامبرده برود ولی در میان دو آب خبردادند که پیکره کل و شیر در ضمن کانال کشتی سد نوروزمهر که در محل نوروزلو خوانده می‌شود به کلی در زیر خاک مدفون و ناپدید شده از این رو از رفتن بدانجا منصرف شدم. همان اشخاصی که با آنها گفتگو می‌کردم فاصله قلعه را تا میان دو آب بین پانزده تا بیست کیلو متر ذکر می‌کردند.

۲- رك به منظومه کردی مهر و وفا، ص ۲۲. و نیز رك به تحقیق در اوزان ترانه‌های کردی، ص ۷. (پایاننامه، سال ۱۳۳۷).

۳- رك به همین منبع بالا (مهر و وفا ص ۲۲).

و برای تأیید نظر خود به چند منبع و مدرك از جمله بهییکره‌های تخت جمشید که در آنها شیر از پشت به کل حمله کرده اشاره می‌نمودند^۱.

خلاصه داستان اینکه «کل» یاغی می‌شود و زیان می‌رساند. روزی يك دسته نوازنده دوره‌گرده که آنها را «لوتی»^۲ = loti می‌خوانند از راه می‌رسند، آنها شیری با خود همراه دارند.

اهل آبادی از لوتیان تقاضا می‌کنند که شیر را با کل به جنگ اندازه‌اندازند تا بلکه کل یاغی کشته شود و مردم از دستش خلاص شوند.

لوتیان با زدن دهل و سورنا در حضور اهالی آبادی دو حیوان قوی هیکل را به‌جان هم می‌اندازند ابتدا دو حیوان باهم مناظره جالبی را شروع می‌کنند بعد در يك لحظه شیر خود را بر پشت کل افکنده

۱- رك به کتاب تخت جمشید لوحه‌های ۲۰ و ۶۶ و ۶۹.

۲- سابقاً در روستاهای منطقه مکریان دسته‌هایی از نوازندگان دوره‌گرد وجود داشت که آنها را لوتی می‌گفتند، هر دسته از سه یا چهار نفر تشکیل می‌شد، آلت موسیقی آنها دهل و سورنا بود. حیواناتی (که از بچگی آنها را تربیت کرده بودند) نظیر بزغاله (اصطلاح کووری لوتی‌یان kuri lotiyân در مورد کسیکه بازی و ادا و اطوار دریاورد هنوز هم باقی است) خرس و میمون (که غالباً اسم آن را فلفل می‌گذاشتند) و حتی شیر با خود همراه داشتند که آنها را در برابر تماشاکنندگان با چوبدستی و تازیانه به حرکاتی وادار می‌کردند. لوتی‌ها بیشتر اهل افشار و چاردولی بودند. لوتیان گاهی نوجهایی نیز باخود همراه داشته‌که نمایشاتی می‌داده‌اند و آنها را «شه‌که‌روکه = šakaroka» می‌خوانده‌اند. اهالی رعبی از لوتیان در دل داشته و کمتر کسی جرأت می‌کرده که آنها را ناراضی بسازگرداند چه در غیر این صورت مورد هجو و شتم آنها واقع می‌شد. برای اطلاع بیشتر در مورد لوتیان رك به منظومه کردی شور محمود و مرزبگان، ص ۱۷۰.

هرگونه مقاومتی را از او سلب می‌کند و او را درهم می‌شکند.
 نگارنده دو روایت از بیت کمال و شیر در دست یکی را
 آقای احمد شریفی در مهاباد از زبان امام سلطان شاه محمدی به سال
 ۱۳۵۲ ضبط نموده و دیگری روایتی است که امام احمد لطفی برای
 نگارنده در همان شهر بازگویی کرده است.
 اینجانب به کرات شنیده بودم که بیت زیر در منظومه کمال و شیر
 آمده است:

سوادم نه بود به حوکمی که مال

سه‌نم خوانده‌ده چه‌سه‌ت و سی سال

ترجمه فارسی:

سوادم نبود به حکم کمال - سه را خواندم هفت صد و سی سال
 قبل از اینکه روایت امام احمد لطفی را ضبط کنم منتظر آمدن
 بیت بالا بودم ولی آن ذکر نشد بعدها که آقای احمد شریفی روایت
 مضبوط خودشان را فرستادند با خوشحالی مشاهده کردم که در روایت
 ایشان بیت مزبور آمده است بهر حال اینک ملخصی از روایت امام
 سلطان شاه محمدی را در اینجا نقل می‌کنیم و سپس به نقل روایت امام
 احمد لطفی می‌پردازیم و ترجمه فارسی هر دو روایت را هم می‌آوریم.^۱

۱- با مقایسه دو روایت در میان آنها دوازده سیزده مصراع مشترک و

نیمه مشترک دیده می‌شود.

ئەى پادشای کەرىم ، ئەى پادشای کەرىم
 بە نىوت قەسەم ژە حمان و ژە حىم
 پادشای عدالت قايم و موقىم
 بۆ گوناھباران غەفور و ژە حىم
 ژۆژىنک چومە سەبرى ژۆژنامەى قەدىم
 سوژەى کۆھسار بە چاوى خۆم دىم
 وەختى زوانىمە سوژەى کۆنە سال
 سەرم لى سوژما و بوم غەرقى خەيال
 سەوادم نەبو بە حوکمى کەمال
 سەنەم خۆندەوە حەوسەت و سى سال
 کە ئىکى مەيدان بەور و نەژە شىر
 تەزدەست و ئازا دژندە و دلپىر
 ئەى شىر پىم بلپى بە دل نەوازی
 ئەتۆ چى و کەل چى بون بە ھاوبازى ؟
 خاوەن زۆر و سام بە زوى جەنگەوە
 ئىستا چەدە کەن وە بان سەنگەوە
 من لە گەل تۆمە پادشای جانەور
 لەتۆ دەپرسم گشت باس و خەبەر
 ولام دەوە بە ژاست و يەقىن
 ئەتۆ چى و کەل چى بون بە ھاونشین ؟

به حوكمی ئەللاو فەلەكی بەركۆ^۱
 شیر هاتە ولام ، كەردی گوڤتوگۆ
 ئەمن شیرینك بوم لە پەتری پۆتی^۲
 لە قەزوینی زا بۆم هاتن لۆتی
 دەورەیان گرتم بە فیل و بە فەند
 لە ملیان كەردم شێست ئالقەی كەمەند
 بەخسیریان كەردم بە زاو و تەگبیر
 خستیانه ئەستۆم گوریس و زنجیر
 منیان دەگێزا لە ولات و شاران
 فەسل بە فەسل ، یابیز و بەهاران
 سائینکی هاتم هەوڵ بەهار بو
 دنیا سەوز پۆش ، هەموی گولزار بو
 ئەو وەختی من دیم ئەو حاستە شاربو
 شارینکی گەورە هەتا دیار بو
 جەوشە و جەسار و بۆرج و تالار بو

- ۱- بەركو (barko) : قەبوس زین. «فرهنگ خال، ج ۱، ص ۱۵۷».
 این واژه که در اینجا مطلق بلند از آن اراده شده در فرهنگ مهاباد تألیف شادروان
 گیو موکریانی نیامده است .
- ۲- پەتری پوت (patri pot) : پترز بوردگ . در فارسی هم
 «پتل پرت = petel-port» گفته شده رك به فرهنگ معین (اعلام) ج ۵ ، ص
 ۳۳۳ ، و آن کنایه از جای دور دست است .

جینکای پادشاهان ، ئیره قهلا بو
 دهرک و په نجه ره ی سه رپاک ته لا بو .
 لوتی نه یان کرد هیچ فکر و نه ندیش
 بهره و باره گای پادشا چونه پینش
 پینشیان نه گرتن نه سته قچی و فه زاش
 ئیکلامیان کیشا و ، کشانه ده پاش
 هه تا کو ئهو جار پادشای هه لاکو
 له گه ل لوتی به کان کردی گو فتو گو :
 که ئیکم هه به زلی بینکاره
 عالمی خودای له چه نک بیزاره
 به کی مازانه ، نیو چاوان سپی
 هه مو سه سامن له هه بیه تی وی .
 جا پادشا کوتی : ده بی شیر و که لی به ره نگاری به ک کهن و
 پیکه وه به شه زیان ده ن تا به لکو که له که ی ئیک بشکیننی و له به ینی
 به ری .

سبجه بینیکی زو کاله سه جهری
 ده زازیننه وه مه یدان به ک سری
 ئاو پزترین یان کرد ئهو بهر و ئهو بهر
 ئه وه که ل و شیر هاتنه به رام بهر .

ئەلیاس و سیمان^۱ ، قوباد و ناسر
 زورنایان لی دا یهك له یهك چاتر
 هینایانه دور عیفریتیکى زل
 کۆتیک^۲ له بی دا و کاریتیک له مل .
 هەر شیر دەى نهززانده ، کهل دەى کرد سمکۆل
 کۆتى پسانده و بهردى کرد به خۆل
 ئەو جار زوی کرده شیرى بی سامان :
 نازانى کهلم ، کهلى کۆتانی^۳
 دهرديکت دەمى عالم بزانی .
 شیر جووایى داوه به قار و به قین :
 ناگه زیمهوه بی زهخم و برین .
 بلێ بزانی شیتی جهنگهلى
 چلۆنت تووایى بینه زوی کهلى
 کهلێکم ئازا ، کهلى کۆتانی

۱- سیمان (semân) : همان سامان است که القش تبدیل به یای مجهول (ممال) شده است .

۲- کوت (kot) : چوبی است که به پای کل بسته می شود تا آن را از حمله باز دارد . رك به فرهنگ كشت و كال ، تألیف معروف قره داغی مردوخى ، ج ۲ ، ص ۶۰ .

۳- کوتان (kotân) : ظاهراً از همان کلمه « کوت = kot » گرفته شده است و « کهلى کوتانى » یعنی کل قوی هیکل و زورمند .

بوره و به یارم به شان دهرهانی
 چه ند کیو و شاخم به شاخ دژیوه
 چه ند که نده لآنم به شاخ بزیهوه
 چه ندیم به شه قۆن ههر زگک دژیوه
 وا دیبارة منت باش نه ناسیوه
 ئهو شارم پاکئی له بهر به زیوه
 ئیو بانگی منت چۆن نه زانیوه ؟
 شیر جووایی داوه که لئی نا حیساب
 سینکت لهت ده کهم به تهوری قهساب
 جگهرت ده دم له شیشی که باب
 تا لۆتی بی خۆن بو مه زهی شه راب
 وه ختا بو لئیدن ته پلئی بازگهشتی
 شیر قیلله زان بو هاته ته نیشتی
 خۆی هه لآویشته و کهوته سه ریشتی
 کهل وه سیتی کرد بو قهوم ویشتی
 بر اکان ، خزمان ، به شم بزروه
 که رنم ئازا کهن عومرم ته واره
 به قورباتت بيم پادشای عهدالته
 تو به زوحمی خۆت بيمکه ده لالهت
 بو خاتری خودای بيم ده بيه مؤلهت
 خز مهتت ده کهم تا زۆژی قیامهت

خزمه‌ت ده‌که‌م تا‌کو بتوانم
 به‌زایه‌ ناده‌م عومری جه‌وانم
 من له‌بانی تو ده‌چم بو جه‌جی
 ده‌ستوری شه‌رعیت بو دینم به‌جی .
 تیی زاخوژی شیر ژوژت بزاده
 له‌ دونیای ژوناك چرات كوژاده
 مالت ویران بو ، عومرت ته‌واده
 له‌ وینجه‌ خوواردن به‌شت بزاده
 كه‌ل كوتی به‌ شیر : ژوحمی به‌ حالم
 له‌ برسان ده‌مرن مال و مندالم
 شیر كوتی به‌ كه‌ل : زلی بیكاره
 عالمی خودات له‌ چه‌نگه‌ بیزاره
 نایه‌لم بژی ، چونت ده‌به‌خشم
 كه‌لی چه‌قه‌سرۆی بی كه‌شم و نه‌شم .
 جا شیره‌ كه‌ كه‌له‌ كه‌ی تیاك شكاندو له‌ عه‌رزی دا .
 مه‌بدان به‌ خوئی كه‌ل كرا ژه‌نگین
 شا به‌ لوئی كوت : هه‌زار ئافه‌رین
 لوئی خه‌لات كرد ، نه‌نهامی دایه
 چۆوه بو مالی باش ته‌ماشایه .
 ئافه‌رین نه‌حمه‌د له‌ كه‌ل كه‌مالت

خودا به ره کهت بدا به حالت .
 ترجمه فارسی روایت امام سلطان شاه محمدی :
 ای پادشاه کریم ، ای پادشاه کریم
 به ناهت قسم رحمان و رحیم
 پادشاه عدالت ، قائم و مقیم
 برای گناهکاران غفور و رحیم
 روزی به سیر و سیاحت روزنامه قدیم رفتم
 با چشم خودم صورت کوهسار را دیدم
 وقتیکه به صورت کهنسال نگریدم
 سراسیمه و غرق خیال شدم
 سوادم نبود به حکم کمال
 سنه را خواندم هفت صد و سی سال
 کل میدان ، بیر و نره شیر
 چالاک و شجاع درنده و دلیر
 ای شیر با دلنوازی به من بگو
 تو کجا و کل کجا که همبازی شده‌اید ؟
 خداوند زور و هیبت در حال جنگ
 اکنون روی سنگ چه می‌کنید
 من با تو هستم ای پادشاه جانوران
 همه خبرها و بحث‌ها را از تو می‌پرسم

پاسخم بده به راستی و یقین
 تو کجا و کل کجا که همنشین شده‌اید؟
 به حکم الله و فلک بلند
 شیر به گفتگو آمد، گفتگو کرد
 من شیری بودم در پطرزبورگ
 از قزوین برایم لوتیان آمدند
 با فن و نیرنگ دور مرا گرفتند
 شصت حلقه کمند به گردنم انداختند
 با رأی و تدبیر مرا اسیر کردند
 به گردن ریسمان و زنجیر انداختند
 مرا در ولایتهای و شهرهای گردانیدند
 فصل به فصل، پاییز و بهار
 سالی آمدم اول بهار بود
 دنیا سبز پوش، همه جا گلزار بود
 آنوقت من دیدم که این محل شهر بود
 شهری بزرگ، تا چشم کار می‌کرد
 حیاط و برج و تالار بود
 جایگاه پادشاهان، اینجا قلعه بود
 در و پنجره‌اش همه طلا بود.
 لوتیان هیچ فکر و اندیشه نکردند

به سوی بارگاه پادشاه پیش رفتند
 نسقچی^۱ و فراش جلو ایشان را نگرفتند
 تعظیم کردند و عقب کشیدند
 تا بالاخره پادشاه هلاکو
 با لوتیان گفتگو کرد :
 کلی دارم بزرگ بیکاره
 عالم خدا از دستش بیزارند
 کلی بزرگ است ، پیشانیش سفید است
 از ترس او همه سرسام گرفته‌اند .

پس پادشاه گفت : باید شیر و کل را باهم رو به رو کنید و آنها
 را باهم به جنگ بیندازید تا بلکه کسل را درهم بشکنند و آن را از
 میان ببرد .

يك روز صبح زود
 میدان را يك سره آراسته می‌کنند
 این ور و آن ور را آبیاشی کردند
 کل و شیر را برابر هم آوردند .
 الیاس و سامان ، قباد و ناصر
 سورنا زدند یکی از دیگری بهتر

۱- نسقچی (به فتح اول و دوم و سکون قاف) : چوبدار و انتظام
 کننده شهریان و لشکریان . فرهنگ آندراج ، ج ۷ ، ص ۴۳۲۹ .

عفريت بزرگي را بيرون آوردند
 بندي برپا و چوبي به گردن .
 شير نعره مي کشيد ، کل با سم زمين را مي کند
 بند را پاره کرد و سنگ را خرد کرد
 آنگاه به شير بي سامان رو کرد :
 نمي داني کلام ، کل زورمند
 بلایي بر سرت بياورم که دنيا بداند .
 شير با خشم و کين به او جواب داد :
 بدون زخم زدن بر نمي گردم .
 بگو بدانم ديوانه جنگلي
 چگونه جرأت کردی با کل رو به رو شوی
 کلی هستم شجاع ، کل زورمند
 زمين باير را با شانه در آوردم
 چقدر کوهها را با شاخ دريده ام
 چقدر گودالها را با شاخ بريده ام
 چقدر شکمها را با شاخ پاره کرده ام
 چنان پيدا است که مرا خوب نشناخته ای
 همه اهل شهر مغلوب من شده اند
 مگر آوازه مرا نشنیده ای ؟
 شير جواب داد کل بد حساب

سینهات را با تبر قصاب پاره می‌کنم
 جگر ت را به سیخ کباب می‌زنم
 تا لوتیان آن را مزه شراب کنند
 نزدیک بود طبل بازگشتن را بزنند
 شیر مکار بود به پهلوی او نزدیک شد
 خیز برداشت و روی پشت او پرید
 کل برای قوم و خویشانش وصیت کرد
 برادران ، خویشان ، بهره من تمام شده است
 گردنم را آزاد کنید عمرم تمام است
 قربانت گردم پادشاه عدالت
 تو با رحم خودت با من رفتار کن
 محض رضای خدا به من مهلت بده
 تا روز قیامت ترا خدمت می‌کنم
 تا بتوانم ترا خدمت می‌کنم
 عمر جوانی را ضایع نمی‌کنم
 من به جای تو به حج می‌روم
 دستورات دینی را برایت به جا می‌آورم .
 شیر به او نهیب زد که روزت به آخر رسیده است
 در دنیای روشن چراغت خاموش شده است
 خانهات ویران شد ، عمرت تمام است

از یونجه خوردن بی بهره‌ای
کل به شیر گفت: رحمی به حالم کن
بچه‌هایم از گرسنگی می‌میرند
شیر به کل گفت: بزرگ بیکاره
عالم خدا از چنگک تو بیزار است
نمی‌گذارم زنده بمانی، چگونه ترا می‌بخشم
کل ستیزه‌گر ناهنجار.
پس شیر کل را درهم شکست و به زمین زد.
میدان با خون کل رنگین شد
شاه به لوتی گفت: هزار آفرین
لوتی را خلعت داد، انعام بخشید
بعد از تماشا به خانه برگشت.
آفرین احمد^۱ به کمال
خداوند به حالت برکت بدهد.

۱- احمد حلوا نام خود را در پایان منظومه ذکر کرده و به کمال خود

آفرین فرستاده است.

روایت مام احمد لطفی به قرار زیر است :

ئه حمهد هه لئا چوو ده لمه و گو گجه لی . عه کسی شیر و که لیک
پیکه وه لهوئ کیشراوه . ئه و عه کسه له بهردیه . ئه حمهد هه لئا سه وادی
هه بو ، میرزا بو ، دهستی کرد به کونئی .

شاری هه لالا کویه ... ئهوئ کونه شار بووه .

ولاته که جهنگه ل بو ، که لیک لی یاغی بو ، زستان و هاوین و
پاییز و بهار بهر لالا بو ، قهت عه جایبی وا هه نه بو .

شیر نیکیان بو هینا ، کوتیان : شیر ئه گه نه ی شکینئ ، ولات
ناهیلئ . که لی وا عه جایب هیچ کهس چاوی پی نه که و توره .

شیره که یان هینا . دم ئاو بو ، که له که لئی ده نوست ، ئه گه
شیره که ی دی زاست بووه . خوئی له بهر یه ک کیشاوه ، کوتی :

من له گه ل تو مه پادشای جاندهور

له تو ده پرسم من باس و خه بهر

نهت زانیوه ئیره جینکای دلیران

به د بهختی فقیر ئه ری مال ویران

ئه تو بو هاتوی بو خاکی ئیران ؟

تیری نه بهدی دلی هه نکاوتی

۱- ظاهراً «احمد حلوا» سواد نداشته و بیت خوان برای آنکه او را

مهم تر جلوه دهد ، باسواد معرفی کرده است . رک به مقدمه همین مقاله .

گلنیت لئی ناکم ئه جهل هیناوتی
 نهت زانیوه ئیره چینگای جوان و جوانمیره
 گلنیت لئی ناکم ئه جهل هیناوتیه ئیره
 نازای به دهنت له همم جودا کهم
 سه رتاپای تهنت به توتیا کهم
 گلنیم لئی مه که ، لیم مه گره ئه رجو
 قه دیمی زه مان بلین شیریک بو
 ده جودا بیه بده پکه گو فتو گو
 بو هاتیه ئیران ، کارت چیه ئه تو ؟
 شیر زور به ئاقلی جودایی ده داوه :
 ئه تو بی ئاقلی ، ئاقلت نه ماوه
 ئه من شیریک بوم له په تری پوتی
 له قه زونمی زا بوم هاتن لوتی
 به مه کر و جادو ، به جادو به فهند
 له هلیان کردم شیست ئالقه ی که مه ند
 به مپهره بانئ به خه رقه دۆزی
 منیان هیناوه بو سه به ب زۆزی
 کوتیان : که لیک هه به زلی بینکاره
 عالمی خولای له دهست بیزاره
 ئه لمان گلنیتی مه که ، خوت مه که به دفه ز

ئەمەن نەھاتوم بۆ نيزاع و شەز
 ھەر کەل دەی نەززانە ، شیر دەپازاوە
 نەئە ھەشت ، سەعاتیک ماندوی نەحەساوە
 مەعرە کەئە پێگرت ، چرات کوزاوە
 لە دنیای زوناك بەشت بزاولە
 خانزجەم ئەجەل ئەتۆی بۆ ئێرە ھیناوە
 شیر پێی کوت : حەوسەلەت بێ بێ ئاقلی عەوام
 زلی پێکارە ، بێ ئاقلی نەفام
 قەستەم بەرەئە کەم گەر بێ مەکانە
 خەیاڵم نەبو ، دەئین میوانە
 کالانەئە چاوت دەکەمە تون خانە
 مەل و داعبايان لێی پکەن ھیللانە
 چەرەم بئیرم بۆ دەباغخانە
 دەستت توند پکەم لە دەفەئە شانی
 پاشوت توند دەکەم لە کەلەکانی
 تالیت بستینم ئەزواج و جانی
 ورگە کەت پکەمە کەوئە قەرەچی
 زینخۆئەئە زگت بۆ چەرەمی کەوان دەبی
 ئەگەر نام ناسی کەئە کۆتانی
 کاریکت پێ پکەم عالەم بزانی .

دو لوتی ده گه‌ل بون ، به کییان نیوی قوبساد بو ، به کییان نیوی

ناسر بو ، کوتیان :

سبه ینئی زو زو به زمیک بگرین

له تیژی ههوا تهیران زاگرین .

با لینه‌ن زورنا قوباد و ناسر

زورنایان لئیدا بهک له بهک چاتر .

هه‌ی که‌لی زه‌لام ، نه‌بله‌ی هیچ نه‌زان

ده‌ردیکت ده‌می له‌ده‌وری زه‌مان

که بیگیز نه‌ده وه‌کو داستان .

ئه‌و دنیای ویران هه‌ر ده‌چئی به باد

ژۆژ خلاس بو ، شه‌و به سهر داهات .

سبه ینئی به ژۆژ به عومری سوبحان

قادری قودرته ، زه‌حیم و زه‌حمان

خه‌لک ده‌هاتن بو سه‌یری ئه‌وان .

هینایانه‌هه‌ر عیفریتینکی زل

کاریتیک له شاخ ، کوته‌بهک له مل .

هه‌ر شیر نه‌زانندی و که‌ل کردی سمکۆل

کارته‌ی شکاند ، کوته‌ی کرد به پۆل^۱

۱- بیت خوان «پول = pol» را «بلاو = bəlhāv» : (پراکنده، از هم

گسیخته) معنی می‌کرد درحالی‌که برعکس «پول» به معنی گروه و دسته است ولی

در اینجا همان معنی را می‌دهد که بیت خوان گفته است .

عەرزى کرد بە ئارد ، بەردى کرد بە خۆل .

ئەگەر بت گەمى بۆ خۆم دەزانم

بەو شەرتەى پىكەویە بەر زەبرى شاخانم .

هەتا لیت قىك دەم عەیش تا دەماغ

كەولت بنىرم بىكەنە بە یداغ .

شیر خۆى وىك هینا وەكو هەژدیها

جار جار دەى نەززانى ، جار جار دەگرىبا

عیلاجى ناکەم كەلى بى زەزا .

هەر لەو تەنىشتى كەوتە ئەو تەنىشتى

خودا بە توفىقم بدەى پەزەمە سەر پىشتى .

چومكە پىنى ما بو ئەو بەخت و ئىقبال

تەكانى خۆى دا وەك تەیرى تىر بال

چۆ سەر پىشتى كەل ، بو بە گالە گال .

دەستى توند کرد بو لە دەفەى شانى

پاشوى بزوت لە كەلەكانى .

ئەو جار بىزوى مەردى كەج حىساب

لە گەردنەت دەدم بە كىردى جەللەب

جەرگت دەبر ئىنم بە سىخى كەباب

لە دلت دەدم بە یەكان و قولاپ .

خۆ من وەك تۆ نیم گەلىك زۆر زانم

نەرم کیشیم کرد دەمکوت میوانم .
 ورگت پیکەمە کەولی دۆم و قەدەچی
 کلکت سوواران بیکەنە قەمچی .
 شیتتی پەتیارە ، بی ئاقلی دیوانە
 کەللەت بنیرم بۆ مەنجهلی خەمخانە .
 کەل کۆتی : مالم خرا بو ، مۆلەتی منت نەدادە
 بە خولای کارینکی خراپ بو ، خراپ قەوماوە
 لەو دنیای زوناک بەشم بزاونە .
 دەست و بردت کرد ئەمن نەمزانی
 ئەگەر بینیە خووار بۆت پیکەم میوانی .
 لێم هەراسانن ئادەمی و وشتەر
 دەلێن نییە لە تۆ هیچکەس خۆن مژرتەر
 بۆت بێنم خۆراک بە کەیفی دلت
 تاکو پیشکوژیحان و گوالت
 من بە کەیفی خۆت تۆ زازی پیکەم
 لە ئیرانی داچینکات دیباری کەم
 وەک باب و برا چاوە دیریت کەم
 جێبەکی خۆشە خاکە کە ی ئیران
 گولی زەنگاو زەنگە دەگەل کە ئیران
 گە تیکەل دەبن بۆ بۆنی شیران

ئیسزاحەت پکە تۆ لەو ولانە
 لە جینگای دیکە ئیسزاحەت قاتە .
 بە فریوم نابە ی کەلی هیچ نەزان
 عالم خەنی کەم بە گوشتی چاوان !
 گە تەکانی دا وەک مەردی مەردان
 تەقە ی پستی هات وەک چناری جەنگەلی مازندەران
 کە لاکێ کەلی جا کەوتە مەیدان
 بە چەنگالی شیر کەوتە دلەپشان
 عالم زەهلە ی چو ، کەوتنە ئەل ئەمان
 ئەو کە لە ی چۆن کوشت شیر ی مال ویران !
 بە مێهرە بانێ شیر زادە ستادە
 عالمی شاری دل خۆشی داوہ :
 بنی ئادەمی خاکو بو بە سەر
 بو وا بی ئاقلن مە بن دەر بە دەر
 ئەنگو ئادەمین ، ئەمن جانە وەر .
 بە زنجیر و کەمەند گە کە یفو یینی
 مندالیک دە توانی زووح لە من بستینی .
 ئەنگو ئادەمین ئەمن عەبدالم
 بی تەمە دود و بی مال و حالم .
 شوکرانە پکەن لە زاتی خودا

پادشای لهم به زول ، شای ئهرز و سهما
 به لای گه وره تان له پیش ههال گیرا
 گۆشته که ی پخۆن فه قیر و گه دا
 زییا ئینکی زۆری له خه لکی ده دا
 چه ندی ویران کرد په مبوخ و مهزرا
 هه ر چه ند شانی وه بهر داران ده دا
 له زه گ و زیشه هه موی ده ره ئینا .
 زیشه شین پکه ن وه کو شه نگه بی
 بدیرن ئاوی ، پکیلن زه وی
 تۆوی داچینن ، هه وراز و نه وی
 شو کرانه پکه ن بومه قاتلی وی .
 ئیدی بۆی نه که ن هه یج چه یف و داخان
 گۆشتی وه سه ره ئین ته ندوران داخه ن
 ماله بمان ، و تاغان زاخه ن
 ئیسزاحه ت پکه ن ، مه که ن داخانه
 من جینگام شاخ و چۆل و بیبا بانه .
 جا شیره که ئه گه ر که له که ی به تالاند زۆیه وه بو شاخی . ئیدی
 کهس چاوی پنی نه کهوت .

ترجمه فارسی روایت مام احمد لطفی :

احمد حلوا بسه دلمه^۱ و گوگجه‌لی^۲ رفت . عکس شیر و کلی با
همدیگر در آنجا حجاری شده است. این عکس از سنگ است . احمد
حلوا سواد داشت ، با سواد بود^۳ ، شروع به گفتن کرد .

شهر هلاکو ... آنجا کهنه شهر بوده است .

آن ولایت جنگل بود ، کلی در آنجا یاغی شده بود ، زمستان
و تابستان و پاییز و بهار آزاد بود ، بسیار عجیب بود .

شیری برایش آوردند ، گفتند : اگر شیر آنرا نشکنند ، ولایت
را سالم باقی نمی‌گذارد . کل چنان عجیبی را کس ندیده است .

شیر را آوردند . کنار آب بود ، کل آنجا می‌خوابید ، اگر شیر
را دید برخاست ، خمیازه کشید ، گفت :

من با تو هستم ای پادشاه جانوران

بحث و خبر را از تو می‌پرسم

ندانسته‌ای اینجا جایگاه دلیران است

۱- دلمه (dalma) : واقع در شانزده کیلو متری جنوب خاوری
میاندوآب . فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۴ ، ص ۲۱۷ .

۲- گوگجه‌لی (göğjali) : واقع در بیست و دو کیلومتری جنوب
خاوری میاندوآب . رگ به فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۴ ، ص ۴۷۰ ،
گویجه علی .

۳- ظاهراً «احمد حلوا» سواد نداشته و بیت خوان برای آنکه او را
مهم تر جلوه دهد ، با سواد معرفی کرده است . رگ به مقدمه همین مقاله .

بدبخت فقیر ای خانه خراب
 تو چرا به خاک ایران آمده‌ای ؟
 تیر ناپدید دلت را زد
 گلایه نمی‌کنم اجل ترا آورده است
 ندانسته‌ای اینجا جایگاه جوان و جوانمردان است
 گلایه نمی‌کنم اجل ترا به اینجا آورده است
 اعضای بدنت را از هم جدا کنم
 سر تا پای تنت را توتیا کنم
 گلایه مکن ، بر من خرده مگیر
 کاری می‌کنم که تا زمانهای دور و دراز از تو گفتگو کنند
 مرا پاسخ بده گفتگو کن
 چرا به ایران آمدی ، کارت چیست ؟
 شیر با دانایی به او پاسخ می‌داد :
 تو بی‌عقل هستی ، عقلت نمانده است
 من شیری بودم در پطرزبورگ
 از فزین برایم لوتیان آمدند
 با مکر و جادو با جادو و فن
 شصت حلقه کمند به گردنم انداختند
 با مهر بانی و خرقة دوزی
 مرا برای کسب روزی آورده‌اند

گفتند: کلی هست بزرگ بیکاره
 عالم خدا از دستش بیزارند
 الان گلایه مکن، خودت را بد مکن
 من برای نزاع و جنگ نیامده‌ام
 کل نعره می‌کشید، شیر لابه می‌کرد
 نگذاشت يك ساعت استراحت کند
 با او ستیزه جویی آغاز کرد، چراغت خاموش شد
 در دنیای روشن بی‌بهره شده‌ای
 خاطر جمع باش که اجل ترا به اینجا آورده است
 شیر به او گفت: حوصله داشته باش بی‌عقل عوام
 بزرگ بیکاره، بی‌عقل نفهم
 قسم به آنکه بی‌مکان است
 خیال جنگ نداشتم، می‌گویند مهمان است
 گودال چشمت را گلخن می‌کنم
 مرغان در آنجا لانه درست کنند
 چرمت را به دباغ خانه بفرستم
 با دستم دفته شانهات را تند بگیرم
 یاها را به پهلویت فرو برم
 تا روح و جانف را بگیرم

شکمت را سفره قره‌چی‌ها^۱ بکنم
 روده شکمت برای چرم کمان شایسته است
 اگر مرا نمی‌شناسی ای کل تنومند
 کاری با تو بکنم که دنیا باخبر شود.
 دو لوتی با او بودند، نام یکی قباد بود و نام دیگری ناصر بود،
 گفتند:

فردا صبح زود بز می بریا کنیم
 در اوج هوا پرندگان را نگاه داریم.
 سورنا بزند قباد و ناصر
 سورنا زدند یکی بهتر از دیگری.
 ای کل گنده، ابله نادان
 دردی در زمانه به تو نشان بدهم
 که آن را مانند داستان بازگو کنند.
 این دنیای ویران بر باد می‌رود
 روز تمام شد، شب فرا رسید.
 صبح روز بعد به امر سبحان
 قادر قدرت، رحیم و رحمان
 خلق برای تماشای آنان می‌آمدند.

۱- قره‌چی (qaraci): رك به كتاب «كولى و زندگى او» از يحيى

ذكاء، تهران، خرداد ۱۳۳۷، ص ۲۵.

عفريت گنده بی را بیرون آوردند
 چوبی روی شاخهایش بود و بندی به گردن داشت .
 شیر نعره زد ، کل با سم خاکها را کند
 چوب را شکست ، بند را یاره یاره کرد
 زمین را به آرد و سنگ را به خاک بدل نمود .
 اگر به تو برسم خودم می دانم
 بدان شرط با شاخهایم رو به رو شوی .
 تا عیش و حال ترا برهم بزنم
 چرمت را بفرستم که از آن بیرق بسازند .
 شیر به هم بر آمد مانند اژدها
 گاهی نعره می زد ، گاهی می گریست
 کل زورمند را چاره نمی کنم .
 از این پهلو بدان پهلو غلطید
 خدایا به من توفیق بدهی روی پشتش بپریم .
 چون بخت و اقبال با او مانده بود
 خود را مانند پرندۀ تیز بال تکان داد
 روی پشتش پرید ، غوغا برپا شد .
 دست را روی دوقه سینه اش تند کرده بود
 پاها را در پهلوهایش فرو برد .
 مرد کج حساب این بار اگر حرکت کنی

با کارد جلاد به گردنت می‌زنم
 جگرت را با سیخ کباب بریان می‌کنم
 پیکان و قلاب به دلت می‌زنم .
 من مانند تو نیستم بسیار دانایم
 نرمش نشان دادم چون مهمان بودم .
 شکمت را سفرهٔ دم^۱ و قره‌چی بکنم
 از دمت سواران تازیانه درست کنند .
 دیوانهٔ پتیاره ، بی‌عقل دیوانه
 کله‌ات را برای دیک خمخانه بفرستم .
 کل گفت : خانه‌ام ویران شد ، به من مهلت ندادی
 به خدا کار بدی روی داده ، بد پیشامدی است
 در دنیای روشن بی‌بهره شده‌ام .
 تیز دستی کردی من ندانستم
 اگر پایین بیایی مهمانت کنم .
 آدمی و شتر از من هراسان‌اند
 می‌گویند کسی از تو خون‌خوارتر نیست
 به میل دلت برایت خوراک بیاورم
 تا ریحان و گلت شکفته گردد

۱- دم (dom) : نام قبیله‌یی است دوره گرد و چادر نشین . رك به منظومه

کردی شیخ فرخ و خاتون استی ، ص ۱۷۶ .

من مطابق میل ترا راضی کنم
 در ایران جایگاه ترا مشخص کنم
 مانند پدر و برادر از تو حمایت کنم
 خاک ایران جایی خوش است
 گل رنگارنگ با گل‌های که نیره^۱
 بوی آنها برای استنشام شیران به هم می‌آمیزد
 تو در این ولایت استراحت بکن
 در جاهای دیگر استراحت نیست .
 کل نادان فریب نمی‌دهی
 دنیا را با گوشت چشمانت غنی کنم !
 اگر مانند مرد مردان تکانش داد
 تراق از پشتش بلند شد مانند چنار جنگل مازندران
 لاشه کل به میدان افتاد
 با چنگال شیر به حال مرگ افتاد
 عالم زهره ترک شد ، الامان گفتند
 این کل را چگونه کشت شیر خانه خراب !
 شیر با مهربانی ایستاد
 مردم شهر را دلخوشی داد :
 ای مردم خاکسار بودید
 چرا این چنین بی‌عقل هستید ، در به در نشوید
 شما آدمیزاد هستید ، من جانورم .
 اگر بخواهید با زنجیر و کمند

۱- که نیره (kanerā) : گیاهی است شبیه به بونجه با گل‌های زرد رنگ.

بچه‌یی می‌تواند از من روح بستاند .
 شما آدمیزاد هستید من عاجزم
 بی‌سامان و بی‌خانه و زندگی هستم .
 شکر خداوند را به جای آورید
 پادشاه لم یزل شاه ارض و آسمان
 بلای بزرگ از پیش شما برداشته شد
 فقیران و گدایان گوشتش را بخورند
 زیان فراوانی به مردم می‌رسانید
 چقدر پنبه و مزرعه را ویران کرد
 هرگاه شانه را به درختان می‌زد
 همه را از رگ و ریشه درآورد .
 نهال بکارید مانند بید زیبا
 آبیاری کنید ، زمین شخم بزنید
 بذر بکارید در فراز و نشیب
 شکرگزاری بکنید که قاتل او شدم .
 برایش تأسف و تأثر نداشته باشید
 گوشتش را به یزید ، تنورها را روشن کنید
 خانه را بروید ، اطاقها را فرش کنید
 استراحت بکنید ، حسرت نخورید
 جایگاه من کوه و بیابان است .
 وقتیکه شیر کل را از پای درآورد به کوه بازگشت . دیگر کس
 او را ندید .